

رابط دنیروی وطنی نیستیم!

سیله... حاجی فیروزی شده!» بعد شلیک خنده دیگر مردان سالخورده مثل باره‌های آجر یک خرابه به سر و صورت پسر جوان اصابت می‌کند باه خودش که می‌آید عکس را دوباره نگاه می‌کند. این بار کلاماً با وقت، نیمه از حرف‌های پیر مرد درست بود. لب‌ها و صورتش به تیرگی پر کلاغ‌های خیابان احمدآباد شده بود. هر چه پول دارد از خانه برمی‌دارد و هر جا چشمش به روزنامه اطلاعات می‌رسد، بی‌درنگ می‌خرد. دست‌کم تا اول شب تمام روزنامه‌ها را از محل خودشان می‌خرد و دوباره دست‌نظم و مدیر دبیرستان برساند! کیانیان پس از گرفتن دیپلم متوسطه، مدتی هم در حوزه علمیه مشهد به تحصیل علوم حوزوی نظیر کلام، اصول، فقه، فلسفه و منطق می‌پرداخت. نخستین نقش آفرینی او به تئاتر «از پانفتم تا ده» نوشته غلامحسین ساعدی، برمی‌گردد. او در ۱۶ سالگی در این نمایش به کارگردانی برادرش داوود به ایفای نقش پرداخت. کیانیان سال ۱۳۵۵ از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران، در رشته تئاتر فارغ‌التحصیل می‌شود و با هایدو قرچه دلفی که خولهر زاده سهراب سپهری بود از دوام می‌کند و هفت سال بعد از ازدواج، صاحب پسری می‌شود که نامش را علی می‌گذارند. «تمام و سوسه‌های زمین» به کارگردانی حمید سمندریان در ۱۳۶۸ نخستین فیلمی است که کیانیان در آن به ایفای نقش می‌پردازد. او در این فیلم نقش «سنجر» دکنتر دهی را بازی می‌کند که به زنی بیوه به نام «ماه بانو» علاقه دارد اما اسیر اشرف‌زاده‌ای به نام «مهرب اسلطان» می‌شود و این اشرف‌زاده دختر عقیم‌مانده‌اش، «هدری خله» را به عقد سنجر درمی‌آورد... «کیمیا» یکی دیگر از فیلم‌هایی است که کیانیان در آن بازی قابل توجهی از خود به نمایش گذاشته است. او در این فیلم که سال ۱۳۷۳ به کارگردانی احمد رضا درویش ساخته شد، نقش برادر شکوه (با بازی بیتا فرهی) را بازی می‌کند. ۳ سال بعد از این فیلم، او در فیلم فراموش نشدنی «آژانس شیشه‌ای» اثر ابراهیم حاتمی‌کیا در نقش «سلحشور» نمایشی رشک‌لغز داشت.

او برای ایفای این نقش، موفق شد سیمرغ باورین بهترین بازیگر نقش دوم مرد شانزدهمین جشنواره فیلم فجر را به خود اختصاص دهد. «یک بوس کوچولو» باعث شد او چهار سال بعد از حضور در «خله‌ای روی آب» و بازی در نقش «دکنتر سپیدخت» دوباره کار با بهمن فرمان‌آرا تجربه کند. کیانیان طی بیش از سه دهه، پیوسته در سینما و تلویزیون حضور داشت. او علاوه بر پرده‌نقش‌های در جعبه جادویی نیز نقش‌هایی ماندگار ایفا کرد. «شلیک نهایی» نام مجموعه‌ای تلویزیونی بود که وی سال ۱۳۷۳ در آن نقش «جمشید» را ایفا کرد. بازی کیانیان در این نقش آنقدر باقی‌ماند و رو به شد که حتی مدل موهای کیانیان، اولسط دهه ۷۰ بین جوانان نام مدل جمشیدی، مدتی مد روز شده بود! «کیف انگلیسی» هم محفلی برای یکی دیگر از کارهای موفق کیانیان. آن هم در نقش یک روحانی شد اما بدون شک حضور او در «هخترنامه» و ایفای نقش شخصیت «عبدالله زبیر» را باید موفق‌ترین نقش آفرینی کیانیان در سینما دانست. ضمن اینکه رضا کیانیان این سال‌ها در شبکه خانگی هم حضور موفقی داشته است. نقش «شاپور» در بخش سوم سریال «شهرزاد» یکی از کارهای برجسته او محسوب می‌شود. سال‌ها حضور موفق کیانیان در عرصه سینمای ایران و بازی در نقش‌های متعدد باعث شد او اواخر دهه ۷۰ حتی از اولقب رابرت دنیروی ایران، یاد شود. لقبی که کیانیان هرگز آن را برتن نیاورد.



۲۹ خرداد روز تولد اوست. روزی که در ادوار گوناگون خاطراتی فراموش نشدنی بر لوح تاریخ این مرزوموم حک کرده است. شاید یکی از تاج‌ترین بیست و نهم‌های خرداد، به ۱۳۵۶ خورشیدی بازگردد. روزی که پیکری بی‌جان علی شریعتی در ساختمان استیجاری‌اش در ساوت‌تیمپتون انگلیس، خبر از مرگ مشکوک نویسنده، متفکر، نواندیش، جمله‌شناس و نظریه‌پرداز معاصر ایران می‌دهد. بیست و نهم خرداد ۱۳۱۷ خورشیدی اما روزی بود که مجلس شورای ملی وقت، قانون خدمت نظام وظیفه را در ۱۶۹ ماده تصویب کرد تا جوانان ایران با طرح رضاشاه پهلوی راهی اجباری شوند. بیست و نهمین روز از خرداد ۱۳۳۰ اما موسم تولد یکی دیگر از ستاره‌های درخشان آسمان سینما و تلویزیون ایران نیز بود. رضا کیانیان در چنین روزی، در محله مسجدلر زاده میدان خراسان تهران دیده به جهان گشود. او پس از داوود که ۹ سال پیش به دنیا آمده بود، دومین فرزند خانواده کیانیان محسوب می‌شد. البته پس از او دو پسر و دو دختر دیگر نیز به جمع خانواده آن‌ها اضافه می‌شوند. هنوز به ۲ سالگی نرسیده که خانواده‌اش به مشهد مقدس مهاجرت می‌کنند. به گفته خود کیانیان، پدر و مادرش هر دو از نعمت سواد بی‌بهره بودند. هر چند مادرش بعدها با تلاش او و برادرش به سختی خواندن و نوشتن می‌آموزد اما پدر هیچ اشتیاقی به سوادآموزی نداشت و حساب‌هایش را هم با چرتکه انجام می‌داد. جالب این که پدر، برادر و عموهایش سابقه کار نمایشی داشتند و برای نمونه در عرصه نمایش شاد اجرا می‌کردند. پس از به پایان رساندن تحصیلات ابتدایی و همزمان با شروع تحصیلات متوسطه، رضاهم شیفته بازیگری می‌شود و برادرش داوود، القبا را به پیشه رایج اومی‌آموزد. روح نا آرام و طبع ماجراجوی رضا اما او را از ملای ۱۵ سال بیشتر نداشت به تحریریه روزنامه اطلاعات در مشهد می‌کشند و پس از جنگی فرسایشی و چندروزه سرانجام سر دبیر اطلاعات در منطقه خراسان، با حضور او در روزنامه، مشروط موافقت می‌کند. نطق آقای سر دبیر تمام نشده که رضاهم تحریریه بیرون بریده و تا عکس‌های موگه، جایی که دوست صمیمی‌اش مصطفی مشغول کار بود، پرواز می‌کند. جاوید از دست مصطفی می‌گیرد و دو باجملات تند تند و منقطع در خواست عکس‌های هنری از دوستش می‌کند. تقلا مصطفی و تکرار جمله «صبر کن اوستابا...» مقلبل شور و حال رضایی فایده‌است. مصطفی ناچار او را مقلبل دوربین می‌نشانند. دو روز بعد کیانیان، سراغ عکسش می‌رود و پاکت را از دوستش که سر پایین لندخته و لب رومی چینه می‌گیرد. حتی نگاهش هم نمی‌کند می‌ترسد نور لامپ‌های کم‌ولت خیابان شاهر ضاع‌عکسش را خراب کند یا تندمی کند سمت دفتر روزنامه و پاکت عکسش را با وسوسه به مسئول شفیت شب روزنامه می‌رساند. فردا عکس او با این زیرنویس «رضا کیانیان هنرمند جوانی از مشهد» در صفحه میانی روزنامه و میانه یکی از ستون‌ها منتشر می‌شود. خرسندی عجیبی وجود کیانیان به شدت جوان را تسخیر می‌کند اما این شادمانی دیرپا نیست. او چند نسخه از روزنامه را برمی‌دارد و تا محل‌شان یک نفس تندمی دود. آنجا هر کسی را می‌بیند یک نسخه از روزنامه را مقلبلش می‌گیرد و بارها این جملات را تکرار می‌کند: «پولی نیست... مجانیها... صفحه وسط... عکس من...» چند پیر مرد که همیشه نیم‌روز به مسجد محل می‌آمدند، یکی از روزنامه‌ها را باز کرده بودند و بیشتر عکس‌هاش را می‌دیدند. یکی‌شان چشم ریز کرد و بعد با دست پینه بسته‌اش زده وسط روزنامه و گفت: «گاه کنین!... رضاهم شده... لب‌باش چقد سیاهه... اینجار و نگا، صورتش هم پاک



صاحب امتیاز: موسسه فرهنگی هنری وصف صبا
مدیر مسئول و سردبیر: محمدرضا شفیعی

www.rooznamehsaba.com

rooznamehsaba

تهران خیابان آیت‌الله مدنی کوچه خجسته منش پلاک ۵
تلفن: ۶۰۲۲۲۲۲۲ ۷۷۵۸۲۴۴۵ فکس: ۷۷۵۴۸۲۴۵
چاپ: موسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران
توزیع: نشر گستر مهر روز

کیانیان، پرستویی و یک دوئل کلامی

«دههات گذشته مری» این جمله سلحشور (رضا کیانیان) مثال شلاق به سر و صورت حاج کاظم (پرویز پرستویی) می‌خورد و گویی قبل از کشمکش نفس گیر بین آن دو، حاج کاظم را برای دقایقی خلع سلاح می‌کند. «آژانس شیشه‌ای» روایتی از تغییر بود. روزگاری که تغییر کرده، مردمی که عوض شده‌اند، نسل‌هایی که یکدیگر را درک نمی‌کنند... روایت این تغییر اما با دوئل دوبازیگر برجسته تاریخ سینمای ایران، در بهترین فرم قرار می‌گیرد. پرویز پرستویی یک باره از نقش طنزآلود «صادق مشکینی» در لیلی با من است، که دست و پایش را در جبهه گم کرده بیرون بریده، بدل به فرمانده‌ای تمام عیار می‌شود که پس از جثی فرسایشی و بیپه‌بوده با مدیر آژانس مسافری بری، با یک حرکت نظامی اسلحه را از دست سرباز وظیفه می‌گیرد و ناخواسته برای هدفی ارزشمند دست به گروگانگیری می‌زند! آن طرف «سلحشور» با رگبار کلمه‌ها می‌کوشد ابتکار عمل را از حاج کاظم بگیرد و این بازی کلامی را چه کسی بهتر از رضا کیانیان می‌توانست راه بیندازد و مدیریت کند؟ آن طرف اما حاج کاظم هم حریف قدری است: «تا حالا جبهه بودی؟ می‌دونی به گردان بره خط، گر وهان بر گرده نینی چی؟ می‌دونی به گر وهان بره دسته بر گرده نینی چی؟ می‌دونی به دسته بر نفر بر گرده نینی چی؟...» نوبت به سلحشور که می‌رسد، گویی حاج کاظم را گوشه رینگ می‌برد: «دههات گذشته مری، آگه اون اسلحه دست نباشه کی به حرفت گوش می‌ده؟»، «هی دونی کسی به اسم کاظم، کسی به اسم عباس دیگه وجود خارجی ندارن. کاری که می‌شد به راحتی از طریق کانلش انجام بیشه، به خاطر خودسری تو شده مسئله امنیت ملی...» هر چند سیمرغ‌های باورین شانزدهمین جشنواره فیلم فجر یکی پس از دیگری در آژانس شیشه‌ای فرود می‌آمدند اما این میان سیمرغ باورین نقش مکمل مرد مزه دیگری برای کیانیان داشت و کمک شایانی در ادامه مسیر بازیگری حرفه‌ای او بود.

شما معتبر هستید شماره معتبر بخرید

فروش ویژه شماره‌های خاص اعتباری و دائمی تا ۴۰٪ تخفیف

از طریق shop.mci.ir و تمامی مراکز فروش و خدمات همراه اول



www.mci.ir